

کادیشیان<sup>۱</sup> و ناموریان<sup>۲</sup> نیز طغیان کردند. اعراب هم که در اطاعت شهریار ایران بودند، چون احوال دولت قباد را آشفته دیدند کوس مخالفت زدند «و تا حد توانایی در خاک ایران از قتل و غارت دریغ نکردند» (فصل ۲۲). «بزرگان ایران نهانی بر ضد قباد پیمان بستند و بر آن شدند که او را کشته مملکت را از خوی زشت و قوانین ناپسند وی برهانند. قباد چون از این امر آگاه شد مملکت را ترک گفته به سرزمین هپتالیان گریخت و به پادشاه ایشان، که ایام گروگانان را نیز نزد وی بسر برده بود، پناهنده شد (فصل ۲۳). پس برادرش گاماسب (جاماسب) به جای او بر تخت سلطنت ایران نشست. قباد در سرزمین هپتالیان با خواهر زاده خویش مزاجت کرد. خواهرش در جنگی که موجب هلاک فیروز شد در دست هپتالیان اسیر افتاده بود و چون دختر شاه بود به همسری پادشاه ایشان درآمد و از وی صاحب دختری شد. چون قباد به شاه هپتالیان پناه برد خواهرش دختر خویش بدو داد. قباد پس از آن که داماد شاه شد گستاخ گشت و همه روز پیش او می گریست و به عجز و لابه از او می خواست تا لشکری همراه وی کند و او را در تنبیه بزرگان ایران و باز گرفتن سلطنت از دست رفته یاری دهد. پدر زنش، نیز بدین خواهش، او را لشکری فراوان داد و قباد رو به ایران آورد. برادرش از خبر وصول او بگریخت و قباد به مقصود خویش رسیده بزرگان ایران را بکشت»، ناموریان و کادیشیان هم از بیم سپاه هپتالیان گردن به اطاعت وی نهادند. اعراب نیز با او بر ضد یونانیان متحد شدند و ارمنیان چون اطاعت نکردند از پای درآمدند، ولی قباد با آن که غالب بود از پی اعدام ایشان بر نخاست و، برخلاف، وعده کرد که اگر در جنگ با یونانیان او را یاری کنند از پرستش آتش معافشان خواهد داشت. ارمنیان هم کرها از ترس پذیرفتند» (فصل ۲۴).

۱ - کادیش محلی در نزدیکی نصیبین بوده و کادیشیان از مردم کوه نشین و جنگجوی روزگار ساسانیان بوده اند. جمعی صاحب نظران کادیشیان را شاخه‌ای از هپتالیان می خوانند.

۲ - ناموریان نیز از مردم کوه نشین و جنگجوی روزگار ساسانیان بودند.

یوشع ستون نشین در فصول ۴۸ تا ۹۸ از جنگ ایران و روم شرقی سخن می‌راند. سبب این جنگ قباد بود که در سال ۱۲۱ ق ه به اراضی یونانی تاخت و شهر تئودوزیوپولیس (Theodosiopolis ارزروم) را تسخیر کرده به باد غارت داد و آتش زد و مردم آن شهر را به اسیری برد. پس از آن در سال ۱۱۳ ق ه نیز شهر آمد (آمیدا) را فتح کرد و از غارت آن نیز مضایقه ننمود در این فتح متجاوز از هشتاد هزار مرد نابود شدند و بسیاری دیگر را نیز یا در خارج شهر سنگ باران کردند، یا به دجله انداختند، یا به اشکال مختلفه دیگر که شرح نمی‌توان داد به هلاکت رساندند (فصل ۵۳).

در آمد قباد گرمابه‌های یونانی را بدید و خود در آن گرمابه‌ها استحمام کرد و آن گرمابه‌ها چنان او را خوش آمد که چون به ایران باز گشت فرمان داد در تمام شهرهای مملکت گرمابه‌ها بنا کردند. جنگ قباد با روم شرقی، که اعراب حیره نیز به سر داری ملک خود نعمان در آن مداخله تام داشتند، در سال ۱۱۶ ق ه به پایان رسید. نعمان در حدود ۱۲۰ یا ۱۱۹ ق ه در جنگ مجروح شد و مرد. به موجب معاهده‌ای که بین کلر<sup>۱</sup>، سردار سپاه رومی و بویه<sup>۲</sup> اسپهبد ایران، منعقد شد، طرفین برای مدت محدودی صلح کردند و ایرانیان آمد را تخلیه نمودند. روایت یوشع ستون نشین در اینجا ختم می‌شود.

در میان ماخذ سریانی بعد از او کتاب کرونیگون سیرداکوم<sup>۳</sup> ابن العبری<sup>۴</sup> (وفات ۱۲۸۶/۶۶۵) در باب فتح آمد حاوی اطلاعات مفیدی است. لکن در سایر مطالب آن کتاب اشتباهات فراوان دیده می‌شود و بدین سبب قابل اعتماد و ملا حظه نیست.

Celer - ۱

Boe - ۲

Chronicon Syriacom - ۳ طبع کیرش، لایپتسیک، ۱۷۸۹، صفحه ۷۹؛ ترجمه،

صفحه ۷۷

Barhebraeus - ۴

پروکوپیوس<sup>۱</sup> - پروکوپیوس نویسنده مشهور روم شرقی و مورخ روستی نین<sup>۲</sup> در اواخر قرن چهارم میلادی در محل قیصریه<sup>۳</sup> واقع در فلسطین تولد یافته بود. مهارت او در زبان سریانی که در سراسر آسیای غربی رواج داشت تردید پذیر نیست.

پروکوپیوس چون در سال ۹۵ ق ه به عنوان مشاور قانونی و مشی مخصوص همراه بلیزاریوس<sup>۴</sup> بوده در جنگهائی که سردار مزبور در اواخر سلطنت قباد کرده است حضور داشته است. بنابراین کتاب او در باب اعمال لشکری و جنگی آن زمان از مآخذ موثق بشمار می رود.

بعلاوه اوضاع و حوادث زمان قباد را چنان که از ایرانیان و سایر آشنایان مشرق زمینی خویش شنیده است نقل می کند. معهذا در اطلاعات وی که خلاصه آن را ذیلا نقل می کنیم اشتباهات بزرگ دیده می شود.

فیروز پادشاه ایرانیان در جنگی که با هپتالیان یا «هونها سفید»، که با سایر قبائل هون از حیث سفید پوستی و خوش سیماتر بودن و نظامات اجتماعی و تمدن متمایز بودند، کرد شکستی فاحش یافت و هنگام فرار به هلاکت رسید.

پس از مرگ فیروز چون جز پسر کوچک او قباد پسران دیگرش نیز با وی در جنگ مقتول شده بودند<sup>۵</sup>، ایرانیان قباد را به سلطنت برداشتند. ایرانیان همه سال به هپتالیان خراجی می دادند. تا این که قباد قدرتی حاصل کرد و چنان توانا شد که از ادای خراج استنکاف نمود. دوران استیلای هپتالیان بر ایرانیان دو سال بود (فصل ۳-۴). علاوه بر این قباد چون در سلطنت قدرتی یافت بدعتهای تازه نهاد و قوانین

۱ - *De Bello Persico* («جنگ ایران»)، از پروکوپیوس، کتاب یکم، فصل ۳ تا ۲۱.

۲ - Justinien

۳ - Césarée

۴ - Belisaire

۵ - این مطلب اشتباه است، چه پس از فیروز برادرش بلاش چهار سال سلطنت کرد و پس از آن قباد به پادشاهی رسید، علاوه برین پس از مرگ فیروز غیر از قباد پسر دیگر او جاماسب نیز زنده بود.

جدیدی وضع کرد. از آن جمله یکی امر به اشتراک زنان بود که مردم را بد آمد و بدین سبب بر وی شوریده او را از سلطنت برداشتند و در بند کردند. و چون از فیروز (بجز قباد)<sup>۱</sup> پسری نمانده بود و بنا بر قانون مملکت تا از خاندان شاهی کسی وجود داشت به تخت نشاندن دیگران امکان ناپذیر بود و لاش (بلاش) برادر فیروز را به شاهی برگزیدند. و لاش بزرگان ایران را گرد آورد تا درباره قباد مشورت کند. بسیاری از ایشان با کشتن او مخالف بودند، گشنسب داد که سپهسالار سرحدات مجاور خاک هپتالیان بود و منصب عالی کنارنگی<sup>۲</sup> داشت، چاقوی کوچکی که ایرانیان در ناخن گرفتن بکار می بردند نموده گفت این چاقو بدین کوچکی امری را انجام می تواند داد که دیری نمی کشد که بیست هزار مرد جوشن پوش جنگی از انجام آن عاجز خواهند گشت. لکن سایر بزرگان بر گفتار او توجهی نکردند و در محبوس ساختن قباد در «قلعه فراموشی» همداستان شدند. نام این زندان از آن روی قلعه فراموشی بود که محبوسان در آن یکباره از خاطرها فراموش می شدند و هر گاه کسی نام ایشان را بر زبان می راند به هلاکت می رسید<sup>۳</sup>. زن قباد که سخت زیبا بود به شوی خویش دسترس داشت و او را طعام می برد<sup>۴</sup> (فصل ۵). کوتوال قلعه بدو عاشق شد و در صدد فریب دادن وی برآمد. زن این مطلب با شوی در میان نهاد و قباد او را امر داد که تسلیم کوتوال شود. کوتوال نیز چون شیفته زن بود دیدار شوی را بر او آزاد کرد. در همان حال یک تن از بزرگان ایران به نام سیاوش که هوا خواه قباد بود در اطراف قلعه از پی فرصت می گشت تا شاه را از حبس برهاند. پس قباد را به وسیله زن آگاه ساخت که با

۱- باز هم نویسنده اشتباه کرده است. بلاش پیش از قباد به پادشاهی رسید، و شاهزاده‌ای که پس از خلع قباد بر تخت نشست جاماسب برادر وی بود.

۲- kanārang، مرزبان، حاکم یکی از ایالت‌های مرزی

۳- در اینجا پروکویوس یکی از وقایع زمان سلطنت شاپور دوم، موضوع خود کشی ارشک (Arsace) شاهزاده ارمنی را که در قلعه فراموشی محبوس بوده نقل می کند و این واقعه را فوستوس Faustus مورخ ارمنی هم در کتاب خود ذکر کرده است.

۴- این که آمد و رفت زن قباد با مراقبت و اجازه کوتوال بوده است، از مطالب بعد بر می آید.

سواران و اسبانی چند نزدیک زندان منتظر است. روزی شامگاه قباد زن خویش را امر داد که به لباس وی درآید و خود نیز جامه زن در بر کرده بدان صورت از زندان بگریخت. بامداد آن شب زندان بانان چون در زندان نگریستند کسی را با جامه قباد دیدند و گمان بردند که او قباد است، و بعد از چند روز خدعه آشکار شد. در اینجا نویسنده از سرگذشت زن قباد چیزی ننگاشته است، چه روایات ایرانیان در این باره بسیار با هم اختلاف دارد. قباد چون به دستیاری سیاوش از زندان گریخت با او به سرزمین هپتالیان رفت و شاه ایشان دختر خویش بدو داد و سپاهی فراوان در اختیار او گذاشت تا با ایرانیان بجنگد. قباد چون به قلمرو گشنسب داد رسید یکی از نزدیکان را گفت که هر کس آن روز در اطاعت وی بر دیگران سبقت جوید به رتبه کنارنگی<sup>۱</sup> خواهد رسید. لکن از این گفته زود نادم شد، چه به یاد آورد که اعطای این گونه مناصب، بنا بر قانون مملکت، جز به آنان که به حکم وراثت شایسته آنند جایز نیست. قضا را نخست جوانی از خاندان گشنسب داد موسوم به آذر گنبدید. کردن به اطاعت وی نهاد و قباد، بی آن که از قانون تخلف کند، به وفای عهد توفیق یافت. پس قباد با ساسانی بر مملکت خویش مسلط شد و بلاش که هوا خواهانش او را ترک گفته بودند پس از دو سال پادشاهی دستگیر و کور شد.<sup>۲</sup> قباد گشنسب داد را نیز بکشت و مقام وی را به آذر گنبدید سپرد. سیاوش هم به مرتبه «ارنشتارانسالاری» که برترین مراتب کشوری و لشکری بود، نائل آمد و او نخستین کس و آخرین کس بود که به این مقام رسید. سپس قباد بنیان پادشاهی خویش را استوار ساخت و «چون در کیاست و شهامت بی مانند بود» با ساسانی در سلطنت صاحب اقتدار گشت (فصل ۶).

پس از چندی قباد از آناستاسیوس<sup>۲</sup> امپراتور روم مبلغی وام خواست تا یاری

۱- مقصود مقام گشنسب داد است.

۲- آناستاسیوس یکم (۱۹۲-۱۰۴ ق م) امپراتور روم شرقی (۱۳۱-۱۰۴ ق م)، که برای حفظ کشور خود از هجوم بلغارها دیوار آناستاسیوس را از دریای مرمره تا دریای سیاه ساخت.

سپاهیان هپتالی را پاداش دهد. امپراتور با برخی از نزدیکان مشورت نمود و به صوابدید ایشان درخواست شاه ایران را رد کرد، چه مساعدت در استحکام دوستی ایرانیان و هپتالیان از خردمندی دور بود. پس قباد بایاری لشکریان هپتالی به جنگ رومیان برخاست و بر ارمنستان حمله برده شهر آمد را پس از محاصره طولانی بگرفت. پس از چندی قیابل هون برنواحی شمال ایران تاختند و قباد ناچار برای دفع خصم جدید به ایران بازگشت. ایرانیان شهر آمد را در برابر هزار لیور طلا به رومیان رد کردند و پیمان ترک محاصره بین کلر سردار رومی و اسپهبد<sup>۱</sup> ایرانی منعقد گشت (فصل ۹۷). قباد عاقبت بر «دربندهای خزر» که مورد تاخت و تاز وحشیان شده بود دست یافت. در همان حال امپراتور روم نزدیک سرحد ایران قلعه‌ای به نام داراس (دارا) بنا نهاد؛ و قباد چون از جنگ وحشیان فراغت یافت بر این امر که مخالف قرار داد بود اعتراض کرد. ولی امپراتور اندکی با تهدید و اندکی با وعده‌های دوستانه و تقدیم مبالغ هنگفت شاه ایران را آرام نمود. با وجود این ایرانیان ناخرسند بودند و مخصوصاً چون امپراتور روم قلعه دیگری در ارمنستان نزدیک سرحد ایران بنا کرد آتش خشم ایشان تندتر شد (فصل ۱۰). پس از آن که ژوستن<sup>۲</sup> بر تخت امپراتوری روم شرقی نشست، قباد در صدد تعیین جانشین خویش برآمد.

پسر دوم او، جم (زامس)، جانشین پدر نمی‌توانست شد، چه یک چشمش کور بود. پسر بزرگ خود کاوس را هم دوست نمی‌داشت و بیشتر مایل بود که تاج و تخت را به کوچکترین فرزند خویش خسرو، که از خواهر اسپهبد به وجود آمده بود، بسپارد. ولی جم چون از دیگر پسران قباد دلیرتر بود ایرانیان بیشتر به او مایل بودند و قباد از آن می‌ترسید که پس از مرگش با سلطنت خسرو مخالفت کنند،

۱- پرفکتوریوس اسپهبد را اسم خاص پنداشته‌اند.

۲- ژوستن، یوستینوس یکم، معروف به مهتر از ۱۰۴ تا ۹۵ ق ه امپراتور روم شرقی بود. سلطنت را به برادرزاده اش ژوستینین (فلاویوس آئیکویوس یوستینیانوس) وا گذاشت.

پس رسولان چند نزد ژوستن، امپراتور روم، فرستاد و از درخواست صلح قطعی نمود و خواهش کرد که امپراتور خسرو را به فرزندى بپذیرد. امپراتور و برادرزاده اش ژوستینین، که ولیعهد وی بود، در قبول درخواستهای قباد متفق بودند ولی پروکلوس که مقام کونستوری<sup>۱</sup> داشت امپراتور را متصرف نمود و چون قباد در نامه دیگر از امپراتور خواهش کرد که چند تن از بزرگان روم را برای انعقاد مصالحه قطعی تعیین کند و ترتیب قبول خسرو را به فرزندى کتباً بدو اطلاع دهد، امپراتور به توصیه پروکلوس جواب داد که به فرزندى پذیرفتن خسرو «چنان که شایسته غیر رومیان است صورت پذیر تواند بود. یعنی این امر در میان وحشیان با سلاح انجام می گیرد نه با نوشته و سند». سپس امپراتور سه تن از بزرگان را برای عقد مصالحه قطعی نامزد کرد. از جانب شاه ایران نیز سیاوش و ماهبد تعیین شدند و در سرحد مملکت نمایندگان رومی را ملاقات کردند، ولی چون از طرفی ایرانیان در مملکت لازیکا (کولخیس<sup>۲</sup> سابق) برای خود حقوقی قائل بودند و از طرف دیگر طرز به فرزندى پذیرفتن خسرو در نظر ایشان ناپسند می نمود، نمایندگان طرفین از یکدیگر جدا شدند و خسرو که به جانب سرحد می آمد تا از آنجا به روم برود، خشمگین، نزد پدر باز گشت.

پس از آن ماهبد پیش قباد زبان به بدگویی از سیاوش گشود و گذشته از اتهامات دیگر، او را متهم کرد که موضوع لازیکا را بعمد پیش کشیده و بی سبب بنیان صلح را متزلزل ساخته است. پس بزرگان ایران برای رسیدگی و مشورت درین امر گرد آمدند، ولی حسد بر رأی ایشان از قانون فرمانروا تر بود، چه بزرگان ایران بر مقام ارجمند سیاوش به دیده حسد می نگریستند، و چون سیاوش در اعمال خویش مطلقاً عدل و انصاف پیشه کرده و بدین سبب از بزرگان دیگر که کبر و غرورشان خیلی بود متکبرتر می نمود، از او کینه ای در دل داشتند، پس بر او

۱ - Questor دارای مقام عالی در دربار روم قدیم و مسئول امور مالی، گنجور، خزانه دار.

تهمت‌های تازه زدند و گفتند که سیاوش قوانین و مقررات ایران را محترم نمی‌شمارد و خدایان دیگر را ستایش می‌کند و بر خلاف قوانین ایران جسد زن نومرده خویش را به خاک سپرده است. سرانجام قضات حکم به قتل سیاوش دادند و قباد با آن که او را دوست می‌داشت، به احترام قوانین مملکت امر به کشتن وی داد و رتبه ارشدارانسالاری برافتاد (فصل ۱۱).

پس از آن قباد بر آن شد که قوم ایبر<sup>۱</sup> را که عیسوی مذهب و مطیع وی بودند به قبول مراسم و آداب مذهبی خویش مجبور سازد. پس به شاه ایشان گرگین [گورگنس] فرمان داد که در تمام امور دینی از ایرانیان پیروی کند و مخصوصاً تدفین مردگان را موقوف داشته آنان را چنان که در ایران مرسوم بود پیش طيور گوشتخوار و سگان اندازد. گرگین ازین فرمان سرپیچید و امپراتور روم را به یاری طلبید. قباد نیز سپاهی به سرداری بویه (بونس) که عنوان وهریز (υἱεπιτης) داشت به جنگ وی روانه کرد و چون امپراتور روم سپاه کافی به کمک گرگین نفرستاده بود، گرگین ناچار به لاریکا گریخت. سپس لشکریان رومی به سرداری سیتاس و بلیزاریوس به ارمنستان ایران تاختند و درین سفر بود که پروکوپیوس به عنوان مشاور قضایی و منشی مخصوص با بلیزاریوس همراه گشت (فصل ۱۲).

اندک زمانی بعد ژوستن امپراتور روم در گذشت و در عهد جانشین او ژوستینین، جنگ ایران و روم تجدید شد. سردار ایرانی فیروز «معروف به مهران<sup>۲</sup>» در محل دارا از لشکریان رومی شکست یافت و قباد برای تنبیه آن سردار از سرش سرپوش زرینی را که نشان افتخار وی بود بر گرفت. سپس از جانب روم روفینوس نام نزد قباد آمد تا در باب شرایط صلح مذاکره کند. شاه ایران جواب داد که شرط قطعی صلح این است که رومیان تعهداتی را که نسبت به ایرانیان برای حفظ در بند خزر در مقابل حملات وحشیان کرده‌اند ایفا کنند و قلعه دارا را

۱- ایبرها در گرجستان کنونی می‌زیسته‌اند.

۲- «مهران» در واقع نام خاندانی است که یکی از خانواده‌های بزرگ ایرانی بوده است.

www.golshan.com

نیز ویران سازند. لکن مذاکرات صلح به جانی نرسید. در سالهای آخر پادشاهی قباد منذر<sup>۱</sup> (Θαμιστινίδης ἢ Σερακίδης) شیخ عرب نیز به ایرانیان کمکهای فراوان کرد (فصل ۱۳-۲۱). در اثنای جنگ قباد سخت بیمار شد و با ماهبد که از دیگر بزرگان بدو نزدیکتر بود در باب جانشین خود مشورت کرد و گفت که می‌نرسد ایرانیان پس از مرگش با منظور وی، یعنی سلطنت خسرو، مخالفت کنند. ماهبد گفت بهتر آن است که میل خود را در باب سلطنت خسرو بنویسد تا ایرانیان را یارای مخالفت نماند. قباد نیز در وصیت نامه خود نوشت که پس از وی خسرو شاه ایران است. پس از مرگ قباد پسر بزرگش کاوس ادعای سلطنت کرد ولی ماهبد گفت که هیچ کس بی اجازه بزرگان به مقام پادشاهی نمی‌تواند رسید، سپس در انجمن بزرگان وصیت نامه قباد را بخواند. بزرگان نیز به احترام فضائل قباد خسرو را به سلطنت برداشتند.

آگاتیاس<sup>۲</sup> - مختصری از تاریخ قباد که آگاتیاس مورخ یونانی (وفات ۳۹ ق ه) در اواخر کتاب چهارم از تاریخ سلطنت ژوستینین نقل می‌کند، برای منظور ما اهمیت مخصوص دارد چه نویسنده مدعی است که مأخذ آن سالنامه‌های سلطنتی محفوظ در دفاتر مذاق کسری بوده است. بنا بر درخواست آگاتیاس سرگیوس<sup>۳</sup> مترجم، که خسرو انوشیروان او را داناترین مترجمان دوره می‌شمرده، به رؤسای دفاتر سلطنتی ایران مراجعه کرد و از آنان درخواست نمود که سالنامه‌ها را به او نشان دهند. سپس با اجازه آنان از روی سالنامه‌ها اسامی پادشاهان ایران و مدت سلطنت و وقایع مهم دوران پادشاهی هر یک را اقتباس کرد و آنها را به ربان یونانی درآورده برای آگاتیاس فرستاد.

آگاتیاس پس از بیان وقایع سلطنت چهار ساله بلاش می‌نویسد: «پس از وی

۱ - باید املای یونانی باشد

۲ - Agathias

۳ - Sergius

www.golshan.com

قباد پسر فیروز در ایران به پادشاهی رسید. و بارو میان و وحشیان مجاور مملکت جنگهای بسیار کرد. و به فتوحات فراوان نائل شد، و سلطنت او پیوسته با فتنه و فساد نوآم بود. قباد با رعایای خویش به خشونت و زشتخویی رفتار می کرد و می خواست نظم و قاعده مرسوم را براندازد و در حیات مردم انقلاباتی پدید آورده اخلاق دیرینه را دگرگون سازد. می گویند که این پادشاه قانونی وضع کرده و اجازه داده بود که زنان به تمام مردان بلا استثنا تسلیم شوند و به گمان من اتخاذ این طریقه مبتنی بر دلایل عقلی سقراط و افلاطون نبوده و شاه ایران با وضع قانون مزبور به فائده ای که بنا بر دلایل فلاسفه مزبور ازین طریقه متصور است توجه نداشته. قانون مزبور اجازه می داد که مردان به دلخواه خویش با هر زنی، حتی با زنان شوهردار، معاشرت و نزدیکی کنند. وضع این قانون موجب گناهکاری فراوان شد و هر چه حکام ایرانی (ساتراپها) آشکارا از آن اظهار تنفر کردند و دوام آن فضاحت را تحمل ناپذیر شمردند شمری بخشید. عاقبت قانون مزبور موجب ظهور فتنه و خلع وی شد. چه ایرانیان بر ضد او همداستان شدند و سر به شورش برداشته او را پس از یازده سال پادشاهی خلع کردند و در قلعه فراموشی انداختند. سپس مقام سلطنت را به جاماسب پسر دیگر فیروز، که به ملایم طبعی و دادگری مشهور بود، سپردند و گمان داشتند که به این طریق کارها نظام یافته است و از آن پس به سلامت و آرامش می توانند زیست. اما قباد در اندک زمانی، یا چنان که پروکوپئوس نوشته است به دستگیری زن خود، که برای نجات او از جان هم دریغ نداشت، و یا به طریق دیگری، از زندان گریخت و به سرزمین هپتالیان رفته از شاه ایشان یاری خواست. پادشاه هپتالیان در سستی و بی ثباتی کار او اندیشه کرد و او را به مهربانی بسیار پذیرفته دلداری داد و آتش اندوهش را با سخنان دوستانه و کلمات امیدبخش تسکین بخشید و به این طریق خاطر او را در صبر و بردباری و انتظار فرصت قوی ساخت. با او در یک خوان طعام خورد و به سلامتیش دوستانه باده نوشی کرد و او را جامه های گرانبها بخشید آنچه لازمه مهمان نوازی و مهربانی

www.golshan.com

بود در حق وی بجای آورد. پس از اندک زمانی دختر خویش نیز بدو داد و او را با سپاهی گران برای برانداختن مخالفان و باز یافتن مقام از دست رفته به ایران باز گردانید... قباد پس از مراجعت بی کوشش و خدeler بر دولت دیرین دست یافت، چنان که گفتی هرگز از آن دور نبوده است.

نخست سلطنت هنگام مراجعت او بی مدعی و فی الحقیقه در انتظار وی بود، چه جاماسب به میل خویش از پادشاهی کناره گرفت و ترک مقام سلطنت را که چهار سال از آن بهره مند شده بود به صلاح خود پنداشته هوای جاه طلبی از سر برون کرد و در امان زیستن را برتر شمرد و با این رفتار عاقلانه جان خویش از خدeler نجات داد. اما قباد که در پادشاهی از پیش تواناتر شده بود، به جز یازده سال نخستین سی سال دیگر در ایران سلطنت کرد. چنان که دوران پادشاهی او به چهل و یک سال رسید. آگاتیاس از سایر وقایع سلطنت قباد، به عنوان این که دانشمندان پیش از وی شرح آن وقایع را به صحت نگاشته اند، چیزی نمی نویسد و نظر او بیشتر بر پروکوپئوس بوده است.

مالالاس: <sup>۱</sup> «در همین زمان <sup>۲</sup> آیین مانویین <sup>۳</sup> باز در ممالک ایران رواج یافته بود. پادشاه ایران چون از این امر آگاه شد خشمگین گشت و مؤیدان ایرانی نیز در خشم شدند، چه پیروان مانی <sup>۴</sup> رئیس مذهب به نام اندرزگر <sup>۵</sup> برگزیده بودند. پس

۱- نانس مالالاس (۱۳۱-۴۴ ق ه)، مورخ بیزانسی که تاریخ جهان را در ۱۸ کتاب نوشت که دو کتاب اول آن از دست رفته است. اهمیت تاریخ او در این است که به زبانی ساده نوشته شده بود. تاریخ او به وقایع سال ۵۷ ق ه ختم می شود.

۲- یعنی زمان امپراتوری ژوستینین

۳- مقصود پیروان مزدکی است.

۴- Indarzar بنا به قول مالالاس، و Indoazar بنا بر قول توفاس، به فارسی اندرزگر است. چنان که بلاذری (فوج البلدان)، صفحه (۲۵۱) اندرزگر، و ابن حبیش (کتاب الشعاری)، اندرزگر، و لمبری اندرزگر، که همان معرب اندرزگر است (نولدکه صفحه ۱۶۲، حاشیه ۳). (نقل از حاشیه مقاله آقای جمال زاده، در روزنامه کاوه، شماره ۵۴، سال اول دوره جدید، صفحه

شاه مجلس عمومی ترتیب داد و به فرمان او تمام پیروان مانی<sup>۳</sup> را با رئیس مذهبی ایشان دستگیر کردند و چون آنان را به مجلس مزبور آوردند شاه به سپاهیان، که در آن مجلس حاضر بودند، فرمان داد تا تمام ایشان را با رئیس مذهبی و سایر روحانیان از تیغ گذرانند و کشتن آن قوم پیش چشم شاه صورت گرفت؛ علاوه بر این دارائی آنان را ضبط کرد و معابدشان را به مسیحیان داد و احکامی به نواحی مملکت فرستاد تا هریک از پیروان مانی به دست آید سوزانده شود. کتب آنان را نیز در آتش بسوخت. این بود آنچه بستگار (*Bastagiaros*)، که پس از مسیحی شدن به تیموثئوس<sup>۱</sup> موسوم شد نقل کرده است.»

تئوفانس<sup>۲</sup> (وفات ۸۱۸/۱۹۷) - «... اما قیاد پسر فیروز پادشاه ایرانیان در یک روز دهها هزار از پیروان مانی را با رئیس مذهبی ایشان اندرز و مشاورین ایرانی

۱- (Timotheus) تیموثئوس داخل در خدمات دولتی ایران بوده و مورخانی که ذکر او را نموده‌اند صفت بستگیاروس Bastagiaros (بستگار Bastagar چنان که در متن نوشته شده است، به ضبط آقای کریستن سن) را به اسم او زیاد کرده‌اند که معنی آن درست معلوم نیست و شاید به معنی «باجگیر» باشد چنان که اشیگل آلمانی هم در کتاب خود موسوم به *Eranische Altertumskunde* (شناخت ایران قدیم) لایپتسک، ۱۸۷۱، ۱۱۹ و حاشیه ۲) از قول ایزیدور Isidor یونانی ذکر گمر کخانه‌ای را می‌نماید در نزدیکی قریه صحنه موسوم به بتسیگرابان Batsigraban و می‌گوید که این کلمه از کلمه «باج» و از یکی از مشتقات مصدر «گرفتن» آمده است. (نقل از حاشیه مقاله آقای جمال‌زاده در باب مزدک در روزنامه کاوه، شماره ۳ سال اول، دوره جدید، صفحه ۶.)

۲- تئوفانس قدیس، معروف به معرف (۱۳۷-۱۹۷ ق) رهبان و تاریخ‌نگار یونانی، وقایع تاریخی سالهای ۳۳۸ ق ه تا ۲۸۴-۸۲۳ را نوشت. با سیاستهای امپراتور ثنوی پنجم مخالفت کرد، در نتیجه زندانی شد و در زندان در گذشت. تاریخ او به سال اول پادشاهی ثنوختم می‌شود.

۳- (صفحه ۳۹۶ از قسمت ۱۰۸)

(*Chronographis, I-P. Migne, Patrologia, Series Graeca*) در این جا موضوع بحث در سال ۵۱۶ میلادی (۱۰۶ ق ه) ذکر شده است. بنا بر آنچه آقای نولدکه نوشته‌اند (ن، ۱۰، صفحه ۴۶۵) تئوفانس وقایع مزبور را در ضمن حوادث ۵۲۲-۵۲۳ (۱۰۰-۹۹ ق ه) آورد، است، اما هیچ یک صحیح نیست، چه واقعه قتل پیروان مزدک در سال ۹۴ تا ۹۳ ق ه/ ۵۲۸ یا ۵۲۹ روی داده است.

که آیین آنان را پذیرفته بودند کشت، چه پیروان مانی<sup>۱</sup> به فتاسوارسان<sup>۲</sup> سومین پسر که از زمبیکه<sup>۳</sup> دختر خود او بوجود آمده بود و نزد ایشان تربیت شده و به آیین آنان گرویده بود، پیغام فرستادند که «پدر تو پیر است، اگر او بمیرد موبدان برای این که عقاید خویش را به کرسی نشانند یکی از برادران تو را پادشاه خواهند

۱- مقصود پیروان مزدک است.

۲- [Phtasuarsan] و مقصود از آن پشخوارشاه، است و این لقب شاهزاده کاوس پسر قباد است و این لقب به مناسبت سلسله کوههای «پشخوار» یا «پشخوارگر» است که در زمان ساسانیان هم به همین اسم نامیده می شده است. چنان که در «کارنامه اردشیر بدکان» هم (فصل چهارم، جمله ۱۴ از «کارنامه اردشیر بدکان» ترجمه انگلیسی داراب دستور پشتون سنجان) به همان اسم ثبت است و این کوه شبه‌ای است از جبال «آپارسن» قدیم که در اوستا به نام «آوبایری سینا» مذکور است و همان «پانیشوارش» است که اسم آن در کتیبه داریوش دیده می شود (حاشیه ۹، صفحه ۲۱ از ترجمه انگلیسی «کارنامه اردشیر بدکان») و معنی آن چنین است «(در) پیشخوار (واقع) کوه» و استرابون جغرافی نویسنده یونانی (۶۷۹ تا ۵۹۷ ق م) این اسم پشخوار را به سلسله جبال البرز می دهد (مار کوارت: «ایران‌شهر» صفحه ۱۳ حاشیه ۲). پرژ کویوس مورخ سابق الذکر هم در موقع صحبت از کیوس (کاوس) لقب وی را پشخوارشاه می نویسد ولی می گوید وی پسر قباد بود و مادر وی همان زمبیکه دختر قباد بوده است.

این کلمه «پشخوار» (یا «پشخوار») در کتابهای مؤلفان شرقی نیز دیده می شود، چنان که ابن خردادبه در «کتاب المسالک و المسالک» خود در ضمن ملوکی که اردشیر آنها را «شاه» می نامیده ذکر «بدشوار گرشاه» را می نماید (صفحه ۱۷) و در شرح قسمت شمالی خطه ایران (جربی) می نویسد: «وفیه طبرستان و رویان ... و جیلان و بدشوارجر، ملک طبرستان و جیلان و در الآثار الباقیه در موقع ذکر «ملوک الجبال» می نویسد که «واما الامصل الاخر فملوک الجبال الملقبون با صفة یهدیه طبرستان و الفر جوار جرشاهیه» (صفحه ۳۹). و همچنین سید ظهیرالدین در «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» چندین بار این کلمه را ذکر می نماید و در موقع شرح طبرستان (صفحه ۱۹) می نویسد طبرستان داخل فرشوادگر است و فرشوادگر آذربایجان و جیلان و طبرستان و قومس می باشد. و برای این کلمه ذکر چند معنی هم می نماید و در موقع ذکر «گاو باره» می نویسد که خسرو انوشیروان «گاو باره را به انواع احترام... مخصوص گردانید... و فرشوادجرشاه بر لقب او بیفزود ... و طبرستان در قدیم الایام فرشوادجر بود» (صفحه ۴۲) خلاصه آن که معنی این کلمه و املاهای صحیح آن معلوم نبود تا آن که استاد مار کوارت حل این مشکل را به وجه واقعی نمود چنان که در فوق مذکور گردید. (حاشیه مقاله آقای جمال زاده در باب مزدک در شماره ۴-۵ سال اول دوره جدید کاوه.

کرد، ما می‌توانیم پیش پدر تو از درخواستش در آمده‌او را راضی کنیم که از سلطنت کناره گیرد و تو را به جای خود به پادشاهی نشاند تا بتوانی بنیان آیین مانی را در همه جا استوار کنی.» فتاسوارسان وعده داد که اگر به پادشاهی رسید به میل ایشان رفتار کند. قباد چون از این امر آگاه شد فرمان داد تا برای پادشاه کردن پسرش فتاسوارسان مجلسی عمومی ترتیب دهند و پیروان مانی را نیز امر داد که با رئیس مذهبی و زنان و فرزندان خود در آن مجلس حاضر شوند. گننازس<sup>۱</sup> مؤید موبدان و موبدان دیگر و اسقف مسیحیان موسوم به بازانس<sup>۲</sup> را هم که دبیبی ماهر و بدینوا سده نزد شاه عزیز بود دعوت کرد. سپس رو به پیروان مانی نموده گفت: «آیین شما مرا خوش آمده است و می‌خواهم در حیات خود پادشاهی را به پسر خویش فتاسوارسان سپارم. پس شما همگی بیکسو گرد آید تا او را به پادشاهی انتخاب کنیم». پیروان مانی از این سخنان قویدل شده با اطمینان فراوان از حاضران جدا شدند. پس از آن قباد سپاهیان را به مجلس خواند و تمام آن قوم را با رئیس مذهبی ایشان پیش چشم موبدان مؤید و اسقف مسیحیون از دم تیغ گذراند. آن گاه احکامی به سراسر مملکت فرستاد تا هر جا از پیروان مانی کسی را بیابند بکشند و اموال ایشان برای خزانه شاهی ضبط کند و آن قوم را در آتش بسوزند.<sup>۳</sup>

۱- Glonazes.

۲- Bazanes.

۳- واقعه قتل «پیروان مانی» صریحاً در تاریخ کدرونوس Cedrenos (در اواسط قرن پنجم هجری می‌زیسته) (صفحه ۶۶۵ از قسمت ۱۷۱) Migne, *Patrologia, Series Graeca*, و تاریخ زوناراس Zonaras (متوفی در ۵۲۵ هجری) (صفحه ۱۲۳ از قسمت ۱۳۴) (Ann. lib. 14.5; Migne, *Patrologia, Series Graeca*, ۱۳۴) که هر دو از مورخان روم شرقی می‌باشند نقل شده است. همین موضوع در ترجمه ارمنی میشل سریانی (پانکائیان Patkianian)، روزنامه آسبانی دوره ششم، قسمت ۷، صفحه ۱۷۹) نیز دیده می‌شود؛ و در کتاب اخیر فتاسوارسان با برادرش خسرو اشتباه شده است.

## مآخذ پهلوی و عربی و فارسی روایات مذهبی زرتشتی

اطلاعات مختصری که به زبان پهلوی در باب مزدک در دست داریم همگی از جمله روایات دینی زرتشتی است. نخست سه جمله مختصر در دست است که یکی از آن سه در تفسیر پهلوی وندیداد (ویدوداد) دیده می شود. این کتاب پس از ساسانیان نوشته شده ولی حاوی تفاسیر و مطالبی مربوط به دوره پادشاهی آن سلسله است. دو جمله دیگر در بهمن یشت که تاریخ تدوین آن به عصر ما بسیار نزدیکتر از وندیداد است<sup>۱</sup> بنظر می رسد. جمله نخستین عبارتی است که از تفاسیر مفقود شده پهلوی نقل شده و جمله دومین نیز قطعاً مبتنی بر همان تفاسیر است. در یکی از عبارات متن اوستایی وندیداد (فرگرد ۴، فقره ۴۹) از کسانی که با آستوویذوئو، (پهلوی آستویذات) اهریمن مرگ می جنگند سخن رفته و در آن عبارت «کسی که بر ضد کافر ناپاکی که از خوردن خودداری می کند برخیزد نیز از جمله آن کسان بشمار آمده است»<sup>۲</sup>. در تفسیر پهلوی<sup>۳</sup> بر عبارت مذکور این شرح افزوده شده است: «کسی که با کافر ناپاکی که بزور مردم را از خوردن

۱- به عقیده وست (E.W. West) بهمن یشت از قرن ششم / دوازدهم است.

۲- در هر حال این عبارت مفهوم مطالبی است که پارسبان از متن اوستایی وندیدا دریافته اند.

۳- بند ۱۴۱.